



گفت و شنود فضل الرحيم رحيم ،خبرنگار ازاد با نذير احمد ظفر، شاعر کشورما در امريکا .

اقای ظفر، ممکن است قبل از آغاز گفت و شنود ، خود را به خواننده گان گران ارج معرفی نماید .

- ابتدا میکنم به بسم الله

در سوم برج قوس سال 1336 در شهر گر دیز ولایت پکتیا در جنوب وطن عزیزما ن افغانستان در یک فامیل روشنفکر و افسر نظامی دیده به جهان گشودم. محل اصلی زیست ما (زنده با نان کابل) بود ؛ اما چون پدر بزرگوارم مرحوم دگروال محمد اصغر ظفر، که در آن زمان افسر دولت وقت بود و بنا بر موقوفه و وظیفه وی که در جنوب کشور داشت ؛ مو قتا در گر دیز امرار حیات میکرد و در آن آوان من در آنجا تولد شدم و نام مرا نذیر حیدر گذاشتند که بعدا با گر قتن تذکره تا بیعت در کابل اسم من نذیر احمد نگاشته شد که این را نمیتوان اختلاف شدید شمرد. من تحصیلات ثانوی را در کابل و تحصیلات عالی را در شهر رستوف (اتحاد شوروی سابق) در رشته ژورنالیزم به درجه ما ستری به پایان رسانده ام و پس از فراغت موفقانه تحصیل به وطن عودت نمودم و در تلویزیون ملی افغانستان به عنوان گزارشگر بر نامه های اطلاعاتی و خبری و بعدا بحیث دایرکتر نشرات تلویزیون در مدیریت عمومی تداوم و از زیبایی ایفای وظیفه کردم که در سال های 1369-1371 افزون بر کار در رادیو تلویزیون به دفتر مطبوعاتی صدارت اعظمی بحیث کارشناس بخش رادیو تلویزیون در زمان صدارت مرحوم فاضل گرامی جنت مکان فضل الحق خالقیار ایفای وظیفه نمودم.

با تغییرات سیاسی و اجتماعی و درک شرایط نامساعدمانند سایر هموطنان در رده مهاجرین دور از وطن قرار گرفتم؛ مدتی در بازار لوژنیکی مسکو به کار و غریبی مشغول شدم و در سال 1995 میلادی راهی تاشکند زیبا شدم و در یکی از شرکت های معتبر تجارتي (برکت لیمیتد) بحیث مدیر اداری مقرر گردیدم که همزمان در رادیوی بین المللی تاشکند به حیث نطابق بر نامه های فارسی ایفای وظیفه میکردم.

در ماه سپتمبر سال 2004 از طریق دفتر مهاجرین به ایالات متحده امریکا اعزام گردیدم و فعلا در ایالت ورجینای امریکا با خانم و دخترانم زنده گی میکنم و علاوه بر کارهای فرهنگی در یکی از شرکت های هوایی کار مینمایم. البته من دارای سه دختر استم که هر سه شان مشغول تحصیل اند. با سپاس بیکران از جناب فضل الرحیم رحیم، خبرنگار آزاد که زمینه ابراز نظر من را با خواننده گان گرانقدر مهیا ساخته اند و با عرض ادب و ادای احترام به همه خواننده گان معظم و گرامی و با پوشش قبلی از اشتباهات قلمی؛ آرزو مندم ابراز نظرهایم قبول خاطر عزیزان قرار گیرد و با ارسادات عالمانه شان مرا یاری نمایند.

س- اولین جرعه های شعری در شما چگونه بوجود آمد؟

ج- از سال 1352 خورشیدی بدینسو ز منم های شور انگیز عاشقانه سرا پای وجودم را در تزلزل می انداخت و مرغ دلم را در قفس سینه به پرواز و میداشت که در معراج تخیل با فرشته گان غزل جلیس میشدم و با قریحه یی که لایزال در وجودم به ودیعه گذاشته به سرودن شعر پرداختم.

س- اولین شعر یکه سرودید را بخاطر دارید؟

ج- همیشه اولین سروده ها نثار فراموشی میشود و تنها خاطرات سرایش آن با شعرا باقیمانند و فقط میدانم که عاشقانه بود.

س- شما در جستجوی چه چیز هستید در شعر؟

ج- من در شعر به جستجوی خوشبختی های گم شده مردم استم که اکثر شعرا به این رسالت رسول اند. چون بنده خلیفه الله است و رضای خالق در در ارضای مخلوق است.

س- به نظر شما شعر باید پیام خاصی داشته باشد؟

ج- مسلماً باید هر شعر پیامی داشته باشد و منعکس کننده صدای دل‌های مردم باشد در غیر آن شعر فاقد محتوای شاعرانه است و حرفی که از دل بر نخیزد به دل هم نمینشیند.

س- شما در سرایش شعر به چه چیز بیشتر توجه دارید: اندیشه؛ تخیل؛ عاطفه؛ تصویرپردازی؛ شکل؛ پیام؛ زبان؛ ترکیبات تازه؛ واژه‌ها و یا چیزهای دیگر؟

ج- چنانچه در تعریف شعر داکتر شفیع کدکنی گفته:- (شعر گره خورده‌گی عاطفه و تخیل است که در زبانی آهنگین شکل گرفته است). من بیشتر به این نظر اعتماد دارم و اگر همه عناصر با هم در یک شعر گنجا نیده شود شعر با هنر زیبا و رسا بیان میشود و من همیشه کوشش دارم تا بتوانم تمام عناصر را در سروده‌هایم پیاده کنم.

س- برای بیان یک شعر چه حالاتی باید رخ دهد تا اشعار به ذهن جاری شود؟

ج- حالات شاعرانه برای هر فرد بگونه‌ی رخ میدهد که نخست شامل الهام میشود؛ درین جا می‌خواهم از تجارب بیش از سی ساله‌ام بگویم: الهام گرفتن شاعر مانند سکوت قبل از طوفان است؛ شاعر به خاموشی فرو میرود و یا گاهی بیحد شاد و مستانه می‌باشد و فکر میشود چیزی را دارد و اکثراً کوشش میکند تا محل تنهایی پیدا کند تا رازهای نهانی را پنهان بنگارد و کمتر اتفاق می‌افتد که شاعر در برابر همه شعر بنگارد؛ بلی‌گای هی بدیعه‌سرای می‌کند مگر بدیعه‌سرای همیشه نیست و همه شعرا بدیعه‌سر نیستند و این استعداد در بین شعرا متفاوت است؛ درین حالت هر کس برای شاعر مزاحم است و نباید شاعر را اذیت کرد باید گذاشت تا احساسش را بیان کند و اگر کسی وی را مزاحمت کند سروده‌اش را ناقص میکند و سکتگی در سرایش شعرش رونما میشود.

س- برای پرورش ذوق شاعر تکنیک و احساسات کافی است و یا شما چیزهای دیگری بر آن علاوه می‌کنید؟

ج- برای پرورش ذوق شاعر علاوه از احساسات و تکنیک جهان بینی و خودآگاهی از ضروریات مبرم شمرده میشود.

س- آیا موجودیت خط قرمز که مجال بیان بعضی اندیشه‌های انسانی را از آدم‌های جامعه ما سلب نموده؛ بر کار و پرداختهای شعری شما هم اثر داشته و یا دارد؟

ج- اصطلاح خط قرمز به واژه متداول در روابط بین الملل بدل شده است بطوری که بسیاری از کشورها در معرض بخش های حساس مر بوط به منافع ملی خود به این واژه استناد میکنند و بدین ترتیب میزان حساسیت خود را به آن طرف یا طرف های مقابل گو شزد میکند ؛ در بیان ساده خط قرمز به اخطار یا هوشدار هم تعبیر شده میتواند ؛ که خط قرمز در اندیشه های انسانی من هیچگاه اثر گذار نبوده و نخواهد بود .

س- آیا شما بعنوان شاعر گاهی مجبور به خود سانسوری شده اید اگر شده اید علت آن چه بوده؟

ج- وظیفه شاعر باید ارایه شعر باشد نه خود سانسوری ؛ من با وجود یکه در زمان شباب در یک دوره مختصر اختناق مدت زمانی را مثل سایر هموطنان سپری کردیم (زمان حکومت فاشیستی حفیظ الله امین نا امین) خود سانسوری ننموده ام .

س- در بین شعرای گذشته و معاصر کدامین آنها بهترین الگو در سرایش شعر برای شما بوده و یا میباشد؟

ج- من با وجود یکه به همه شعرای گذشته و معاصر ارجح احترام میگذارم و هر کدام آنها را در سبک و روش شان الگوها و نمادهای وقت و زمان شان تصور میکنم ؛ مرحوم صوفی عشقوری و شهید سید اسما عیل بلخی را از الگوهای شعری برای خود میخواهم انتخاب بکنم که هنوز فواصل زیادی را باید عقب بگذارم تا به این انتخاب نایل شوم.

س- برای چه شعر میگویید؟

ج- بخاطر ابراز عواطف و احساسات درونی که با قریحه خدا داد من گره خورده و همین عواطف و احساسات را در قالب شعر بیان میکنم.

س- اگر قرار باشد روزی دیگر شعر نسرایید چه خواهید کرد؟

ج- پاسخ سوال شما را در این دو بیتی ام میتوانم بهتر بیان کنم :

چو روزی شور و احساسم سر آید

توان شعر از فکرم بر آید
مرا در خاک غم مد فون سا زید
که در قلبم جهان تیغی در آید (ظفر)

س- اگر روزی کسی بگوید که معتقد مان شعر همه معنایی موجود را گفته اند و ما دیگر حرفی برای گفتن نداریم پاسخ شما در زمینه چیست؟

ج- من در پاسخ برای شان خاطر نشان میکنم که متقد مان در ادوار دیگری زیست کردند و ما در دوره دیگری زنده گی داریم ؛ آنها رسالات خود را داشتند و ما مکلفیت های خود را داریم که باید با زبان آهنگین شعر بیان نمایم.

س- به نظر شما شعر چه جایگاه در جامعه دارد ؟

ج- انسان از ولادت تا مرگ با شعر معرفت داشته و دارد ؛ لایلی مادران در کنار گهواره تا مرثیه خوانی در مصیبت ها ؛ همه با شعر آغاز میشود و اگر دقیقاً مطالعه کنیم کتب آسمانی و تاریخ ادیان ؛ به وضوح روشن مسیازد که نقش شعر و کلام شیوا در اساطیر مذهبی و تعالیم روحانی قاطبه ادیان و مکاتب دینی انکارناپذیر است و میتوان آنرا پیام روح نامید.

س- گزینش خیال شما بیشتر بطرف شعر نیمایی است و یا فقط قالب کلاسیک را میپذیرید و چرا؟

ج- من با وجودیکه به مکتب کلاسیک شعر میسرایم و بیشتر غزلسرا هستم ؛ در شعر آزاد نیمایی فقط توانسته ام با چارپاره از مزایای آن مستفید شوم چون از بدو سرایش شعر ؛ من دنبال روح مکتب کلاسیک بودم مگر از خوانش اشعار نیمایی لذت میبرم.

س- مضامین اشعار شما بیشتر در چه زمینه هاست؟

ج- من اشعار عاشقانه ؛ عرفانه و میهنی سروده ام که اشعار عاشقانه ام بیشتر در غزلیاتم تجلی میکند.

س- نظر شما در مورد شعر امروز کشور ما در کل چیست؟

ج- شعر امروز افغانستان در یک سطح قابل پذیرش قرار گرفته چه در داخل افغانستان و چه بیرون مرز؛ در آثار شعرا شگرد نوین بکار بسته شده و مهاجرت های تعمیلی با همه دشواری های آن جهان بینی و خود آگاهی را به ایشان به ارمغان داده.

س- اگر بخواهید بعنوان شاعر تعریفی از شعر ارایه بدارید به نظر شما شعر یعنی چه؟

ج- پژوهشگران ادبی نتوانسته اند تعریف درست از شعر ارایه بکنند و هر کس تنها ابراز نظر نموده مثلا قدامه بن جعفر شعر را سخن موزون و مقفا میداند. دانشمند و فیلسوف معاصر ایرانی جناب داکتر حسین قمشه یی الهی میگوید: - (شعر همه اش رمز است و علت اینکه بصورت رمز بیان شده است برای این است که اصلا این حقایق گفتنی نبوده و این ساده ترین صورتی بوده که امکان داشته این حقایق را بیان کند.)

داکتر رضا براهنی در کتاب طلا در مس در مورد شعر میگوید (تعریف شعر کار بسیار مشکل است)

من درین مورد تنها حق ابراز نظر رادارم و به نظر من با در نظر داشت همه انظار و تعاریف: شعر ابراز احساسات و عواطف درونی انسان شاعر است که از مرجع الهام بوی ودیعه گذاشته شده.

س- یکی از خاطرات خوب تانرا در عرصه شعر و شاعری بگو بید؟

ج- خاطره خوش من در شعر و شاعری سرودن شعر استاد گرانقدر و مهر بانم ناصر طهوری است که در سالگرد م نوشته بود با وجودیکه سالگرد پنجاه سالگی خوش آیند نیست مگر شعر استادم و لطف شان بمن خاطره آفرین بود که چنین نگاشته بودند: نذیر ظفر شاعر خوش بیان

که ارد بدیعه سخن در زبان

من او را میشناسم ز دیر

که باشد سخنگوی روشنضمیر

بود طبع او همچو آب روانپ

که مستی کند موج آن هر زمان

منش از جوانی شنا ساستم

و اشعار او را گه آراستم

چو حسن نظر بهر ما دارد او

به من لطف بیحد روا دارد او

مرا گر چه شاگرد شعرم هنوز
تک استاد خود خواند آن پر ز سوز
کنون گشته این نو جوان سخن
نکو مرد پنجاه ساله اندر زمن
به هر باره شعر و سخن گوید او
سخن ها به هر انجمن گوید او
طهوری همیشه هوا دار اوست
هوا دار طبع گهر بار اوست
خدا عمرش از صد فزونتر کند
و طبعش پدر از درو گوهر
سال 2007 میلادی امریکا - یکشنبه چهارم نوامبر

س- آیا شما دیوان اشعار دارید؟

ج- من دو دیوان قلمی دارم و دو مجموعه را چاپ نموده ام مجموعه اولی ام بنام جلوگاه مهر است که در سال 1370 توسط وزارت اطلاعات و کلتور آن وقت اقبال چاپ را پیدا کرد و مجموعه دومی ام بنام شام غزل در سال 1382 در کابل در مطبعه صنعتی احمد چاپ گر دید مجموعه سومی ام که آماده چاپ است بنام شب یلدا مسمی است که انشا الله عنقریب چاپ خواهم کرد ؛ نا گفته نماند که مجموعه اولی ام توسط طالبان بی فر هنگ ؛ بی فر هنگانه آتش زده شد البته با جمع کتب دیگر و دلیل آن هم تصویر یک دختر در پشتی مجموعه بود و هیچ نوع شعر سیاسی درین مجموعه گنجانیده نشده بود و با نام خداوندگار صفحه اولی اش آراسته بود .

دو دیوان قلمی ام که به خطوط جناب محترم عطا الله سها بخشی و جناب محترم داکتر ویس راوی خطاطی شده با خود دارم که با دیدن آن همیشه سپاسگذار دو دوست فر هنگی خود هستم چون ایشان خط بسیار مقبول داشتند این دو دیوان را خطاطی نموده اند .

س- یک تعداد از سروده ها جا یگاه خاصی دارد اگر ممکن باشد همان سروده های تانرا عنوان نمونه از اشعار تان درین جا بنویسید.

ج- با سپاس مجدد از جناب شما فضل الرحيم رحيم ژور ناليست توانا و با درک و باا بر از امتنان از خواننده گان گرامی همه تان در پناه پروردگار باشید .
والسلام.

منتظر

نو گلی خواهم که با لبخند خود؛ شادم کند
از غل و زنجیر این دیر غم آزادم کند
شهری آلوده در خون دارم و هر گو شه بی
میروم تا الفتی شاید که صیادم کند
سا لها شا گردی مجنون؛ به صحرا کرده ام
نیست لیلایی که با یک غمزه؛ استادم کند
آرزو دارم بمیرم تا پس از مرگم مگر
یار محبو بم به پیش دوستان یادم کند
از تبسم های شیرینش چو فر هادم (ظفر)
انتظارم تا بیاید محو بنیادم کند

کابل 1370 ÷

*** **

شعر من

ای شعر ای سروده من ای بهار من
احساس من ترانه من رازدار من
وانگه که شعله های غم از دل زبان کشید
مر حم زدی جرات قلب فگار من
تنها به شهر و خانه هجران نبوده ام
بودی همیشه در غم و شادی کنار من
در فرق من زدی ز کما لم تو تاج فخر
خورشید معرفت تویی در روزگار من
گر من به شاخ فکرت مردم به شهر هام
از توست ناله های خوش شاخسار من

با تو خیال مرده من زنده میشود
روح تو یی که داده مرا کردگار من
هر بیت من (ظفر) دلمن تازه میکند
آن شا عرم که شعر منست در شکار من
کابل بهار 1356
**** *** ***

وضع کابل

نباشد مزه در دیدار کابل
تو رفتی و شکست بازار کابل
نباشد جز صدای فیر مر می
نوا و نغمه در گلزار کابل
نمیخواهد دل پر غصه ام جنگ
خدایا ختم کن پیکار کابل
خسان نا بکار جنگجو را
سیه رو کن چو شام تار کابل
پری رویان کابل گشته مخفی
نهان گردیده از اشرار کابل
خدایا کابل ما را نگهدار
ز دست دشمن غدار کابل
تا یمنی وات
**** * ***** ***

سپیدار

چه گناه کرده سپیدار بیباغ
که کنون با تبرش می کو بند
خم نکرد دست بکس قا مت خویش
زان سبب با تبرش می رو بند
*** *** ***

دیس از بهر تبر داد ولی
تبرشقا مت و پیکر بشکست

این زمان است چنین رسم زمان
که دهی دست دهی دست از دست
*** **** **

تا سپیدار بشد نقش ز مین
قهقه پی زاغ و زغن با لا شد
هد هد و قمری ز کا شانه پرید
شورو فر یاد چمن با لا شد
تاشکند - 2004 میلادی
***** **

بی ثمر

باد پاءیزم که هر سو بی ثمر افتاده ام
نخل طو فان دیده هستم بی ثمر افتاده ام
دیدهء بینا درین جا از حسادت کور شد
پیش کو ران معانی از نظر افتاده ام
از برادر ها جمال یو سفان آواره شد
من دل یعقئب دارم چشم تر افتاده ام
سبحه زاهد بخاک و خانه سا قی خراب
کز نفاق این دو؛ من خو نین جگر افتاده ام
بسکه دیدم خانه جنگی از برادر ها (ظفر)
خانه ء دشمن گزیدم در سفر افتاده ام
تا یمنی وات-کابل 1359
***** **

بی سر

عا قبت از من درین شهر شخص بی سر جور شد
آدم بیکاره گشتم نخل بی بر جور شد
روزو شب از بسکه کردم گریه در هجران یار
دیده ام ما نند چشمان کبو تر جور شد
ماه روی من تنم در ضعف از اشک روان
در میان آب چشمانم شناور جور شد
شیشه دل را شکست از سنگ نو میدی رقیب

ذره ذره شد دلم هر ذره خنجر جور شد
گفته بودم چاق کردم در محیط تاشکند
این تن لاغر مزاجم باز لاغر جور شد
شعر بنو شتم بیاد چشم فتان کسی
آنقدر گفتم غزل تا آنکه دفتر جور شد
دید در آینه خود را دی (ظفر) با گریه گفت
چهره ام از بار غم مثل جناور جور شد

تاشکند – محله یونس آباد 1996

محترم نذیر احمد ظفر از اینکه به پرسش هایم صمیمانه پاسخ گفتند از شما جهانی سپاس .
فضل الرحیم رحیم خبرنگار آزاد